

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

در فرمایشات محقق اصفهانی دو عبارت بود که تمرکز بحث امروز ما در فرمایشات حضرت امام روی آن دو عبارت است.

عبارت اول ایشان این بود که اگر با وفاء و نقض حقیقی کار کنیم نقض به معنای حلّ می شود. نقض حقیقی یعنی حلّ عقد و فکّ عقد و اعدام موضوع. من چند بار عبارت هایشان را خواندم که خوب بررسی کنیم. بعد گفتند که ولی وفاء و نقض حقیقی، مقدور نیست لذا کنارشان می گذاریم.

عبارت دومشان این بود که اگر با وفاء و نقض عملی کار کنیم، نقض، عمل نکردن به مقتضای عقد می شود. لذا ایشان در جمع بندی این دو نکته را داشتند که یا وفاء و نقض حقیقی است که آن موقع معنای نقض حقیقی، حلّ و فسخ است و یا وفاء عملی است و در مقابلش هم نقض عملی است، در این صورت معنایش این است که این جا دیگر مساله ی حلّ و فسخ نیست.

بعد یک ترقی کردند و گفتند که می شود گفت اگر ما وفاء حقیقی را هم به کار ببریم و در مقابلش نقض حقیقی را قرار بدهیم باز از آن فسخ در نمی آید. این همان "بل یمكن أن یقال" ایشان بود. چرا؟ چون نقض در مقابل ابرام است ولی فسخ و حلّ در مقابل اصل عقد است. وفاء یعنی ابرام و

نقض یعنی آن ابرام را از بین ببرید. این ربطی به مساله ی فسخ و حلّ ندارد که اصل عقد را از بین ببرید و اعدام موضوع و اعدام مقتضی کنید. لذا قبل از ترقی آن طوری جمع بندی کردند که اگر ما با وفاء حقیقی کار کنیم در مقابلش نقض حقیقی و حلّ قرار می گیرد و اگر با وفاء عملی کار کنیم در مقابلش نقض عملی واقع می شود. بعد هم ترقی کردند و گفتند اصلا اگر با وفاء حقیقی کار کنیم و مقابلش نقض حقیقی قرار بگیرد باز از آن حلّ در نمی آید. لذا گفتند ادله ی خیار و جواز فسخ، تخصیص نقض نیست. چون نقض قابل تخصیص نیست.

با این ترقی که ایشان انجام می دهند آن مساله ی نقش و جوب از بین می رود. می خواهیم به زمینه ی فرمایش امام خوب توجه کنید. محقق اصفهانی گفت این وجوبی که در اوفوا است، باید تکلیفی باشد. اما چون تکلیفی اش به نقض حقیقی نمی تواند بخورد، به وفاء حقیقی نمی تواند بخورد، من مجبور هستم که عملی اش را مطرح کنم. گفتند این وجوب نمی تواند به نقض حقیقی که حلّ است بخورد. نمی تواند به وفاء حقیقی بخورد. چون این آقا یا قادر است یا قادر نیست. اگر قادر است و حقش هست، خب چرا بر او حرام باشد؟! اگر حقش نیست چرا به او می گوئیم انجام نده؟ خب نمی تواند انجام بدهد! نمی تواند نقض و حلّ کند. پس با قرینه ی مناسبت تکلیف و نقض مجبور هستم که عملی معنایش کنم. اما با ترقی ای که انجام دادند، عملا وجوب از کار افتاد. محقق اصفهانی در "یمكن أن یقال" می خواهد بگوید که اصلا کاری به وجوب ندارم. اصلا کلمه ی نقض به معنایی که در مقابل اصل عقد باشد قرار نمی گیرد. اگر این ترقی ایشان درست در بیاید آن موقع دیگر چه کار به وجوب دارم؟! من هستم و وفاء. خود وفاء را باید معنا کنم. خود این وفاء به چه معناست؟ این لا

تنقض الیقین، لا تنقض العقد، لا تنقض العهد، خود این نقض، به چه معناست؟ دیگر چه کار به صیغه ی افعال یا لا تفعل دارم؟! چه کار به تکلیفی اش دارم؟ یکی از فقهای که خواسته خوب سر این سفره کار کند امام است.

محقق اصفهانی فرمودند که من یک بار می گویم که نقض حقیقی یعنی حلّ در مقابل وفاء که عدم حلّ است. بعد چون وجوب به این خورده است و امکان ندارد که وجوب به این بخورد پس مجبورم با قرینه ی مناسبت حکم و موضوع آن را نقض عملی معنا کنم که عمل به مقتضا است و حرف شیخ می شود. بعد ترقی که کرد و گفت اصلا نقض حقیقی، حلّ نیست. نقض در مقابل ابرام است و ابرام وقتی است که اصل موضوع مسلم است و بخواهم بعد از موضوع کار کنم.

- ...

- آفرین. این معنای خود نقض است. نه نقض عملی. خود نقض را وقتی معنا می کنید یعنی همین. وقتی نقض را معنا می کنید یعنی حلّ، بعد از ترقی می گوئید اصلا معنای نقض، حلّ نیست. بسیار خب، دیگر هیچ کاری ندارم که صیغه ی افعال باشد یا نباشد. اصلا خود نقض به معنای حلّ نیست. بلکه نقض یعنی این که یک چیزی باشد و بعد از فراغ از بودنش، به مقتضایش عمل کنید.

- ...

- کاری ندارم. دیگر وجوب نقشی در این کار ندارد. این که قطعی است که وجوب به آن می خورد. یک تکلیفی روی آن می آید. آن وجوب دیگر قرینیت ندارد. خود معنای نقض کار را

درست می کند. قبلا معنای نقض نمی توانست کار را درست کند به دلیل قرینیت تعلق تکلیف به غیر مقدور. لذا محقق اصفهانی اصرار داشتند که یک نقض دارم به معنای حل البته اگر حقیقی باشد و یک نقض عملی دارم به معنای عمل به مقتضا ولی این دومی را با قرینه درست می کرد. می گفتند این جا نقض حقیقی امکان ندارد. در لا تنقض خب وجدانا نمی توانم بگویم حقیقتا یقینت را نقض نکن. این جا هم قرینه دارم که یک شیء مقدور باید مامور به شما باشد. اگر فسخ فاسخ، مؤثر است یعنی حقش هست، خب چرا منهی باشد؟! اگر فسخش مؤثر نیست پس چرا نهیش می کنم؟! با این قرینه مجبور شدیم بیریش سراغ نقض عملی. اما بعد که ترقی کرد گفت اصلا حقیقی اش را هم نمی شود برد سراغ حل. اصلا نباید نقض را حلّ معنا کرد.

- ...

- تمام شد. خود معنای نقض مشکل من را حل می کند. معنای وفاء مشکل من را حل می کند.

امام بحث را همین جا شروع کرده اند منتهی با یک دقتی ولی اصل مطلب را از محقق اصفهانی از آن عبارت "بل" گرفته است.

گفتیم اگر آن ترقی درست باشد دو اتفاق می افتد. اولاً قرینیت وجوب را دیگر کنار می گذاریم. حالا هر جور می خواهید وجوب را معنا کنید.

ثانیا دیگر نمی شود با آن "بل" اصالة اللزوم در آورد و از آیه در خیار استفاده کرد. چون خیار، حلّ است و کاری به نقض ندارد. خیار به معنای اعدام موضوع و فسخ و حلّ است. در صورتی که در نقض می گویم لا تنقض اما نمی گویم فسخ نکن. چه کار به فسخ دارم؟! فسخ اعدام موضوع است و ربطی به بحث نقض ندارد.

بیان امام در معنای وفاء:

امام به همه ی این لوازم می خواهد ملتزم شود. از کجا ملتزم می شود؟ از این جمله ی بسیار بسیار عالی ایشان. امام می خواهد بگوید وقتی با وفاء کار می کنم، خود وفاء یک کاری می کند تا مشکل من حل شود. بعدا اثرش را عرض می کنم. متاسفانه به این شکلی که در کتاب البیع ایشان هست در هیچ کدام از تقریرات ایشان نیست هر چند تقریراتشان یک مزایایی دارد که بعدا عرض می کنم.

ایشان در کتاب البیع تعبیری دارند. بنده اول بخش دومش را می گویم که معلوم شود اصل مطلب از محقق اصفهانی است. آن جا که می خواهند معنای وفاء را تبیین کنند می گویند: "و إن شئت قلت - من با این قسمت می خواهم کار کنم که کار محقق اصفهانی است انصافا - إن الوفاء و عدم الوفاء من لواحق العقد بعد مفروضیة وجوده - وفاء و عدمش که نقض باشد از لواحق عقد است بعد از مفروضیت وجود عقد - فإعدام العقد - آقای اصفهانی می گفت اعدام مقتضی - خارج عن عدم الوفاء به کما أن ایجاد غیر الوفاء به - پس اگر من اعدام موضوع کنم، اعدام مقتضی کنم، حلّ عقد

کنم، نمی گویم که به آن وفاء کرده ام. امام می خواهد بگوید اگر کسی این حرف را بزند و دقت کند و با معنای درست وفاء کار کند و در مقابل آن نقض را بیاورد، خود معنای تصویری وفاء و مقابلش یعنی نقض و نه مناسبت وفاء و وجوب، معنایش این است که شما یک موضوعی دارید و بعد از آن موضوع می خواهید به آن وفاء کنید. اگر این طوری شد دیگر معنای وفاء به نذر، ایجاد نذر نیست! عمل به نذر است. وفاء به عهد، معنایش ایجاد عهد نیست، نقض نذر و نقض عهد هم به معنای حلّ آن ها نیست. وفاء به این است که شما به آن چه موجود است عمل کنید. نقض یعنی شما به آن چه موجود است عمل نکنید. ایشان می گوید بنابراین اگر بخواهید وفاء به عهد کنید باید به عهد عمل کنید. اگر می خواهید به نذر وفاء کنید باید به نذر عمل کنید، اگر بخواهید به عقد عمل کنید، امام می گوید یعنی چه که شما می گوئید وفاء به عقد یعنی عقد را حلّ نکن؟! حلّ عقد که به وفاء عقد ربطی ندارد. وجوب وفاء به معنای حرمت حلّ عقد نیست. تو به عقد عمل کن. منتهی قبول داریم که یک جا به عهد عمل می کنید و یک جا به نتیجه ی عقد عمل می کنید ولی باید عمل بکنید. لذا معنای وفاء می شود عمل بما یقتضیه که متعلق آن وفاء است. لذا اگر کسی مثلاً در بیع، عوض را تسلیم نکند، می گویند به عقد وفاء نکرده است. ولو این که حلّش نکند، فسخس نکند، ولی تحویل ندهد می گویند عمل نکرده است. اگر کسی نذر بکند اما مندور را عمل نکند ولو حلّ نذر نکند نمی گویند وفاء کرده است. لذا ایشان از آن ترقی محقق اصفهانی می خواهد استفاده کند و بگوید وفاء یعنی عمل بما یقتضیه.

حالا یک حسنی که تقریر آقای قدیری دارد و لا به لای فرمایش امام هم بعدا می آید، این است که امام آن جا تصریح می کنند که این سازمان وقتی درست است که در معنای عقد، قرار و عهد گنجانده شود. مثل مفاد همان صحیحه که در معنای عقد، عهد و قرار بیاید. عین فرمایش محقق اصفهانی است. بعد از مفروضیت این قرار، شما باید به قرارتان عمل کنید. نه ایجاد قرار، موضوع است و نه اعدام قرار موضوع بحث ماست. عمل به قرار بعد از فرض وجودش است که می شود عمل بما یقتضیه.

طرح دو اشکال از طرف امام در تحلیل محقق اصفهانی:

بعد امام می فرماید اگر این طوری شود دو تا اشکال متوجه ما می شود که باید آن ها را حل کنیم. اگر قبول کردیم که قرار لازم است و گفتیم که در خیار نمی شود از آیه استفاده کرد، یعنی حرف محقق اصفهانی را قبول کردیم و آیه شد عمل به قرار ما، هر قراری که داریم، عمل بما یقتضیه القرار مفاد آیه شد، اما اگر بخواهیم صحت را از آن در بیاوریم دو تا مشکل داریم.

اشکال اول:

یکی این است که ما عقد را عقده و گره معنا کردیم و مفهوم عقد را از عهد جدا کردیم. چطوری می خواهیم قائل به عمل به قرار شویم؟ مفهوما در عقد، قراری نیست که بما یقتضیه القرار عمل کنیم.

اشکال دوم:

یک اشکال صغروی دیگر در معاطاة داریم و آن این است که ما یقتضیه القرار، تسلیم عوضین است، خب در معاطاة که این تسلیم اتفاق افتاده است، عمل بما یقتضیه القرار این جا به چه معناست؟

اگر توانستیم در عقد مشکل قرار را حل کنیم و در معاطاة هم ما یقتضیه القرار را حل کردیم، اشکالی نداریم و آیه دلالت می کند بر این که شما باید بما یقتضیه القرار عمل کنید یعنی قرار شما صحیح است. صحت قرار مفروغ عنه است. در آن دیگر لزوم نیست. شما می توانید فسخش کنید می توانید اعدام موضوع کنید. اما صحت درست می شود. لذا عرض کردم که سیستم محقق خوئی کلا به هم می ریزد. دیگر دلالات و این بحث ها نیازی نیست. شما می توانید آیه را دال بر صحت عقد قرار بدهید بنابر آن که در عقد حیث قرار و عهد را ببینید و می توانید آیه را دلیل صحت معاطاة قرار بدهید بنا بر آن که شما بتوانید در معاطاة ما یقتضیه القرار را به ما تحویل بدهید.

- ...

- آیه دارد می گوید يجب علیک العمل بما یقتضیه القرار.

- ...

- دیگر مسلم است که هر جا که عهد صدق کرد، عقد از باب قرار صدق کرد...

- ...

- صدق عقد است نه صحت عقد. عقد موضوع آیه ست. العهد يجب الوفاء به. هر جا این قرار، این عهد آمد باید شما به آن عمل کنید.

...

- چرا! فرض بر این است که ما قبلا گفته ایم صدق عقد بر معاطاة مسلم است. صدق عقد بر معاطاة را که قبلا با نائینی درست کردیم.

...

- دارم وجوب وفاء را از آیه در می آورم. وجوب وفاء به من صحت را می دهد. به من می گوید به قرارت عمل کن.

...

- بیشتر از اصالة الصحة. با این حساب خیلی حساب آیه وسیع تر می شود. می گوید هر جا قراری گذاشتی و صدق کرد، مثل نذر، عهد، میثاق، هر جا قراری داشتید به آن عمل کنید.

ما آن جا مشکلی نداریم. مشکل ما این است که مقتضای این عقد این جا چه چیزی است؟ تسلیم و تسلیم است؟ خب این که انجام شده است.

بیان اجمالی یک راه حل از طرف امام:

امام می خواهد این را حل کند و بگوید یا باید بگوییم مثل این عقدهایی که بیع نسبه داریم که از یک طرف تسلیم انجام می شود یا سلف خری داریم و از یک طرف تسلیم انجام می شود و از یک طرف

صورت نمی گیرد، به این اعتبار بگوییم در معاطاة هایی که تسلیم و تسلیم طرفینی نیست آیه دلالت کند. یک راه دیگر هم هست که فعلا نمی خواهم خرجش کنم. می خواهم از آن یک استفاده ای بکنم بینم می شود لزوم را از آن در آورد بر خلاف آن نکته ی اختلافی بین امام و محقق اصفهانی؟

خلاصه ی حرف امام این است که می گویند من یک مشکل دارم در صدق عقد و عهد که حیث قرار است و یک مشکل هم در صدق عمل بما یقتضیه در خصوص معاطاة دارم. اما شاه بیت این تحلیل حضرت امام که انصافا خوب از ترقی محقق اصفهانی اخذ شده است این است که اصلا وفاء تصورا ربطی به اصل عقد ندارد.

چند تا ریزه کاری دارد که ان شاء الله جلسه ی بعدی رسیدگی می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.